



دکتر جلیل مسعودی فرد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲

چکیده

تقدیرباوری از مباحث مهم علم کلام به‌شمار می‌رود که ذهن و زبان شاعران را نیز به خود مشغول کرده است. اعتقاد به تقدیر از ویژگی‌های اصلی یک اثر حماسی می‌باشد و مهم‌ترین باور عارفان هم به خصوص اشعریان، تقدیر و سرنوشت است. این مقاله تقدیر را در دو اثر برجسته حماسی و عرفانی - شاهنامه و مثنوی - بررسی و مشابهت‌ها و تفاوت‌های آن را بیان می‌کند.

نگاه فردوسی و مولوی در این زمینه، بسیار به هم شباهت دارد و با وجود تفاوت در موضوع‌های کتاب‌هایشان، چشم‌انداز آنان بسیار به هم نزدیک است. هر دو اثر، تقدیر را تجلی‌گاه اراده و خواست کلی خداوند می‌دانند و با تأکید فراوانی که بر حاکمیت مطلق او بر جهان و انسان می‌ورزند، آن را نافی اختیار و آزادی انسان ارزیابی نمی‌کنند. در نظر آنان، توسل به تقدیر برای حفظ آرامش است، نه نفی مسئولیت انسان. توصیه به نیکی و کارهای پسندیده و رعایت عدالت و ترک ستم، از ویژگی‌های مشترک این دو اثر است.

کلیدواژه‌ها: تقدیرباوری، تقدیر در شاهنامه و مثنوی، حاکمیت خداوند، اختیار انسان.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور. این پژوهش با حمایت مالی دانشگاه پیام نور انجام یافته است.

بحث تقدیر و سرنوشت انسان و ارتباط آن با اختیار و آزادی، رستگاری و سیاه‌بختی آدمی، از مسایل مهمی است که در طول تاریخ، ذهن آدمی را به خود مشغول کرده است. تلاش‌های فلاسفه و متکلمان برای پاسخ دادن به این مباحث موجب پیدایش نظریات مختلف و گاه متضاد شده است.

به نظر متألهان، قول و فعل خداوند بر همه جهان و از جمله، انسان جاری و ساری است. قدرت و حاکمیت مطلق خداوند، همه اموری را که واقع می‌شوند، تحت ضبط و مهار خود دارد. این قدرت مطلق به همراه علم سابق خداوند موجب شده است که بعضی باور کنند، دیگر جایی برای اراده و اختیار آدمی باقی نمی‌ماند. عده‌ای دیگر این نظریه را تعدیل کرده و فعل و اراده انسان را در راستای فعل و اراده خداوند دانسته و حاکمیت مطلق الهی را به معنای نفی اختیار آدمی نگرفته‌اند. خداوند انسان را در انجام بعضی امور مختار آفریده و او را مکلف به انجام تکالیفی کرده و مخیر به انتخاب راه‌های نیک و بد ساخته است؛ اما اینکه حد اختیار انسان تا کی است، مجالی دیگر می‌طلبد.

در متون ادبی نیز این موضوع گستره‌ای عام و وسیع دارد و بخش عمده‌ای از ذهن و زبان شاعران به‌خصوص شاعران برجسته‌ای چون فردوسی و مولوی و... را به خود اختصاص داده است.

می‌توان گفت حماسه، عرفان ملی است و عرفان، حماسه انسانی است. حماسه، سیر و سلوک ملت در عرصه‌های تاریخی و عرفان، سیر و سلوک افراد در حوزه فرد و جامعه است. این پژوهش در پی آن است که حاکمیت تقدیر را در دو اثر برجسته حماسی و عرفانی بررسی کند.

پیشینه پژوهش

درباره قضا و قدر و جبر و اختیار در ادبیات فارسی مقاله‌های متعددی منتشر شده است؛ از جمله:

۱- برای نخستین بار دکتر محمدمهدی رکنی در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد در سه شماره پیاپی در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به‌طور مفصل به بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران پرداخته‌اند.

۲- مقاله «بررسی تطبیقی جبر و اختیار در آثار سنایی و متکلمان مسلمان» نوشته دکتر حسین صبوری در سال ۱۳۸۵، در نشریه مطالعات عرفانی منتشر شده است.

۳- مقاله «تحریری نو بر مفهوم جبر و اختیار از نظر شیعه» نوشته دکتر پروین نبیان در فصل‌نامه شیعه‌شناسی در سال ۸۸ به بعضی ابهامات با نگاهی نو پاسخ داده‌اند.

۴- مقاله «جبر و اختیار در ایران باستان» نوشته حمید کاویانی پویا در سال ۸۹ در نامه تاریخ‌پژوهان منتشر شد و سوابق این اندیشه را در ایران باستان واکاوی کرده‌اند.

۵- مقاله «فخر رازی بر سر دو راهی جبر و اختیار» نوشته دکتر بهشتی و فارسی‌نژاد در سال ۹۰ در فصل‌نامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، اندیشه‌های مختلفی را در این زمینه مطرح کرده‌اند.

۱- باورهای دینی و کلامی فردوسی

گونه‌ای تضاد در میان دو نگرش و عقیده به اختیار و سرنوشت محتوم در متون دینی و غیردینی ایرانیان باستان دیده می‌شود که در یکی، آزادی اراده به اندازه‌ای است که با آن در برابر قادر مطلق نیز می‌توان ایستاد و مخالفت خود را با او نشان داد و دیگری حتی با کوشش نیز، آن نیکی نامقدر را نمی‌توان به دست آورد.^۱

۱. کاویانی پویا، حمید، جبر و اختیار در ایران باستان، ص ۱۲۸.

دربارهٔ باورهای دینی فردوسی نیز بعضی مستشرقان نوعی تضاد و دوگانگی دیده‌اند. به نظر رینگرن «تلقی فردوسی از خدا بر مبنای خداشناسی طبیعی است، اما نه اسلامی است نه زردشتی. تردیدی نیست که منابع او از ثنویت زردشتی تأثیر گرفته‌اند و این‌گونه باورها غالباً در اندیشه‌های خود او تأثیر گذاشته‌اند».^۱ وارنر نیز معتقد است: «سرنوشت چنان‌که فردوسی به ما عرضه داشته است، از دو عنصر مجزا - اسلامی و زردشتی - تشکیل شده که شاعر بر آن نبوده است تا آنها را با یک‌دیگر آشتی دهد».^۲

رینگرن همچنین معتقد است که فردوسی متأله نیست، بلکه شاعر است و مواد خامش را از آثار زردشتی تأمین کرده و برای پرهیز از خطر انگ ارتداد، می‌بایست به مسلمانی تظاهر کند.^۳

زرنر نیز معتقد است که فردوسی زیر تأثیر متن‌های عهد ساسانی بوده و اندیشهٔ زروانیسم مایوسانهٔ این عهد که از پیام واقعی زردشت نیز فاصله دارد، در اندیشهٔ فردوسی نقش داشته است.^۴

در حالی که همهٔ پژوهشگران برجستهٔ ایرانی که دربارهٔ عقاید دینی او بحث کرده‌اند، فردوسی را یک شاعر معتقد شیعی دانسته‌اند، اما اختلاف آنها در این است که فردوسی شیعهٔ زیدی یا دوازده امامی یا اسماعیلی است؟ دکتر امین ریاحی در کتاب خویش، این دیدگاه‌ها را بررسی و نقد کرده و به این نتیجه رسیده که فردوسی، بیشتر زیر تأثیر عقاید حکیمان اسماعیلی بوده است.^۵ از طرفی باید گفت که «فردوسی، یک ایرانی خردمند مسلمان بود و چهرهٔ فرهنگ

۱. رینگرن، هلمر، *تقدیر باوری در منظومه‌های حماسی فارسی*، ص ۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. زرنر، آر.سی، *طلوع و غروب زردشتی‌گری*، ص ۴۰۱ و ۴۰۳.

۵. ریاحی، محمدامین، *فردوسی*، ص ۲۳۲-۲۳۵.

باستانی و تاریخ ملی ایران را به گونه‌ای پیراست و آراست که تعارضی با معتقدات جدید ایرانیان نداشته باشد و بوی هواداری از کیش رها شده کهن را ندهد. در جای جای کتاب، عشق و ایمان خود را به اسلام بیان کرده... شاهنامه جلال و شکوه فرهنگ باستانی را با ایران اسلامی به هم پیوسته است... تصویری هم که از ایرانیان پیش از اسلام نشان می‌دهد، تصویری مخالف با معنویات یکتاپرستی اسلام نیست».^۱

در حقیقت باید گفت، فردوسی با نگرش توحیدی که داشته است، بین عناصر اساسی فرهنگ دینی زرتشتیان ایران و دین اسلام، تضاد ماهوی نمی‌بیند. او به وحدت جوهری ادیان معتقد است و در بازخوانی عقاید دینی ایرانیان به گونه‌ای شعر می‌سراید که نگرش توحیدی حاکم باشد. به عنوان نمونه، در آغاز شاهنامه، مضامین سوره حمد را چنان زیبا بیان کرده است که همه شاعران بعد، به تبعیت از وی دیباچه آثار منشور و منظوم خویش را با ذکر نام خدا و ستایش و استعانت از او و سپس نعت پیامبر شروع کرده‌اند. این ویژگی، در آغاز همه نامه‌ها و خطبه‌های شاهنامه نیز دیده می‌شود. خداوند یکتای جهان‌آفرین در آغاز همه نامه‌هایی که افراد مختلف ایرانی، هندی، رومی و چینی... می‌نویسند، ستایش شده است.

در شاهنامه، اندیشه‌های دینی و کلامی فراوانی تجلی یافته است. البته فردوسی، متکلم به معنای مصطلح آن نیست. او به ریزه‌کاری‌های علم کلام کاری ندارد، اما به عنوان یک حکیم شیعی با تأسی از اندیشه‌های کلامی حکیمان اسماعیلی به موضوع‌های اساسی کلام در خلال اشعارش پرداخته و تلفیقی از اندیشه‌های زردشتی و ایرانیان عهد ساسانی با اندیشه‌های مسلمان شیعی و معتزلی به وجود آورده و این اندیشه‌های متضاد را در یک انسجام کلی ارائه کرده است.

—
۱. همان، ص ۲۲.

مهم‌ترین بحث کلامی شاهنامه، تقدیر و اندیشه‌های گوناگونی می‌باشد که حول این باور شکل گرفته است. برخلاف اندیشه رینگرن که معتقد است، «فردوسی به جای ترکیب عناصر اسلامی و زردشتی، دو آموزه را در کنار یک‌دیگر گذاشته، بی‌آنکه بکوشد آنها را با یک‌دیگر آشتی دهد»،^۱ این پژوهش مدعی است که او نه تنها این اندیشه‌ها را با هم آشتی داده، بلکه در کلیت اثرش اندیشه‌ای منسجم از تقدیر ارائه کرده است.

۲- تقدیرباوری در شاهنامه

تقدیرباوری، یکی از ویژگی‌های مهم آثار حماسی است. حاکمیت تقدیر بر جهان و انسان، نماد و نمودی از حاکمیت مطلق الهی بر کل هستی است. این حاکمیت مطلق در زندگی انسان‌ها در گذشته نمایان‌تر بوده و انسان هرچه پیشتر آمده و بر جهان و طبیعت بیشتر مسلط شده، به بُعد دیگر این حاکمیت که اختیار و آزادی انسان می‌باشد، آگاهی و اشراف بیشتری یافته است.

شاهنامه فردوسی که گزارشی از اسطوره و تاریخ است و سرنوشت انسان‌های نخستین و باستانی را بازگو می‌کند، تجلی‌گاه این اندیشه است. از طرفی، فردوسی به عنوان اندیشمندی شیعی، به اختیار و آزادی انسان تمایل دارد. او شاعری فرهنگ‌ساز است که قصد دارد فرهنگ و تمدن ایرانی را احیا کند و هویت ایرانی - اسلامی مردم ایران را شکل دهد؛ پس نمی‌تواند گزارشی از تقدیرباوری ارائه کند که یکسره نفی‌کننده اراده انسان و اختیارش باشد. «در مطالعه شاهنامه فردوسی از نظر جبر و اختیار با دو جریان فکری ناسازگار روبه‌رو می‌شویم: یکی ترغیب به کوشش و دوری از کاهلی و مبارزه با دشواری‌ها تا سرحد جان‌بازی... و دیگری، حاکم بودن سپهر و بخت بر سرنوشت

۱. رینگرن، هلمر، تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی، ص ۵ و ۱۵۳.

انسان و قسمت معین شده برای هرکس که بیش و کم نمی‌شود و کوشش را در آن اثری نیست».^۱

تلقی فردوسی از تقدیر، تلقی حکیمی شیعی است که به سرنوشت مردمش و رهایی آنان از ستم حاکمان می‌اندیشد. او در پی احیای بُعد فرهنگی نهضت شعوبیه است که به استقلال ایران و ایرانی پایان می‌گیرد. وی گزارشی از فرهنگ و تمدن ایران باستان ارائه می‌دهد که به اختیار و آزادی انسان منجر شود و به کوشش و مبارزه او قوام بخشد. طبیعتاً تلقی بعضی از مستشرقان که تقدیرباوری فردوسی را نظام‌مند و یک‌پارچه ندانسته‌اند،^۲ دقیق و کامل نیست. تقدیرباوری فردوسی با همه تنوع و تکرر و تضادهای ظاهری، اندیشه‌ای منسجم و هدفمند است.

از مجموع ابیاتی که در باب سرنوشت آدمی و حدود اختیارش در شاهنامه مطرح شده، این نتیجه حاصل می‌شود که او اعتقاد به تقدیر را می‌پذیرد، اما آن را مانع کوشش برای بهزیستی و تکاپو در راه خوش‌بختی نمی‌داند.^۳ مفهوم تقدیر که با کلماتی چون نبشته، بودنی (بُوش)، سرنوشت، خواست یزدان و قضا در شاهنامه بیان می‌شود، جلوه گسترده‌ای دارد که ویژگی‌های مهم آن را بررسی می‌کنیم. به دلیل گستردگی مفهوم تقدیر و تکرار آن در جای‌جای این اثر، به ناچار فقط قسمت‌های مهم و بزنگاه‌های حوادث را بازگو می‌کنیم.

۱- یکی از مواردی که حکم قطعی خداوند، نمودی سخت و قاطع و گاهی دل‌آزار دارد، ماجرای مرگ حتمی انسان در دنیاست. در همه ادیان تأکید شده است که زمان مرگ انسان را فقط خدا می‌داند و هیچ‌کس نمی‌تواند با تدبیر و کوشش از چنگال مرگ رهایی یابد. مرگ، سرنوشت حتمی آدمی در دنیاست. در

۱. رکنی، محمد مهدی، بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران، ش ۱۵، ص ۵۴ و ۵۵.

۲. رینگرن، هلمر، تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی، ص ۱۵۷.

۳. رکنی، محمد مهدی، بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران، ش ۱۵، ص ۵۹.

شاهنامه، پهلوانان همه چیز را تغییر می‌دهند، حتی زمانه و بخت و اختر را؛ اما نمی‌توانند در برابر مرگ چاره‌ای بیندیشند:

چو با مرگ کوشش ندارد سود کنون رزم رستم ببايد شنود

۱۱۰۱/۲

معمای روزگار و راز زمانه و حکم تقدیر، لاینحل است و انسان با حکمت و دانش نمی‌تواند این اسرار را کشف کند. فردوسی فرزانه در بحث از زندگی و مرگ و سرنوشت پرفراز و نشیب انسان، همواره به جنبه‌های مثبت زندگی می‌اندیشد و فلسفه زیبای به شادی زیستن، و راستی و دادگری پیشه کردن، و نام نیک از خود به یادگار گذاشتن را ارائه می‌دهد.

سراسر شاهنامه، رزم و بزم، خرد و عدالت، و شادی و آرامش است. رستم، کسی است که فرزندان را بر این اساس تربیت می‌کند:

بیاموختش رزم و بزم و خرد همی خواست کز روز رامش برد

۲۳/۳

اشاره‌های فردوسی به ناپایداری روزگار و بی‌وفایی دنیا در هنگام مرگ شاهان برای عبرت گرفتن از سرنوشت آنان است و دست یافتن به این نکته مهم که نباید دل‌بسته دنیا بود:

نهانی ندانم ترا دوست کیست برین آشکارت ببايد گریست

۱۲۱/۱

یکی پند گویم ترا من درست دل از مهر گیتی ببایدت شست

۱۲۳/۱

مرگ انسان و زندگی آخرت او به دنیایش مربوط می‌شود. جهان آخرت،

۱. در همه موارد اشاره دارد به شاهنامه فردوسی به تصحیح خالقی مطلق. عدد سمت راست، شماره جلد و عدد سمت چپ، شماره صفحه است.

نتیجه اعمال دنیایی ماست:

یکی داستان گویم ار بشنوید همان بر که کارید، خود بدروید

۱۱۴/۲

که فرجام هم روز تو بگذرد خنک آنکه گیتی به بد نسپرد

۱۱۲/۶

حال که از مرگ چاره نیست، باید با شادمانی به استقبال مرگ رفت. رستم در مرگ فرزندان گودرز به او تسلیت می گوید و او را به شادی فرا می خواند. (۱۷۴/۳)

۲- سراسر شاهنامه، توصیه به نیکی و کارهای پسندیده و ترک ستم و کارهای ناپسند است.

اگر نیک باشی بماندت نام به تخت کیی بر بود شادکام

وگر بد کنی جز بدی ندروی شبی در جهان، شادمان نغوی

به نیکی بود شاه را دسترس به بد روز گیتی نجسته ست کس

۵۳۲/۵

گفتار و کردار نیک، دو یادگار جاوید انسان است. از طرفی، بی آزاری و سود رساندن به دیگران، فرهنگ و آیین ماست. عدالت موجب درخشان شدن شکوه شاهی می شود و بخشش، نام شاه را جاوید می سازد. (۲۰۴/۷) از خوبی و عدالت شهریار، روزگار به خواب می رود و شادی و رفاه برپا می شود. (۹۴/۲)

۳- انسان، مسئول اعمال خویش است و تقدیر نفی کننده تدبیر آدمی نیست. انسان باید مسئولیت کارهای خویش را بپذیرد و کارش را به تقدیر و بخت حواله ندهد. تقدیر و بخت کار خویش می کنند و تدبیر و عقل انسان نیز باید به کار خویش مشغول باشند.

انسان در مواقع حساس باید تصمیم های درستی بگیرد و نباید بیهوده خودش را به خطر بیندازد. فریدون به فرزندش ایرج توصیه می کند که نباید جان با ارزش

را بیهوده به دهان اژدها سپرد. اگر کسی این کار را بکند، زهر گزنده‌ای نصیبش می‌شود. آفرینش اژدها این گونه اقتضا می‌کند که زهر گزنده را نصیب دیگران بکند. (۱۱۶/۱)

در بسیاری موارد، انسان نتیجه اعمال خویش را در همین دنیا می‌بیند. اعمال انسانی مانند درختی است که کاشته است، محصول خوب و بد درخت به انسان مربوط می‌شود. منوچهر در میدان جنگ به سلم می‌گوید:

درختی که پروردی، آمد به بار بینی برش را کنون در کنار
گرش خار بار است، خود کشته‌ایی وگر پرنیان است، خود، رشته‌ای

۱۵۱/۱

شاهان و پهلوانان در هنگام پیش آمدن حادثه‌ای، خردمندان را گرد می‌آورند و از آنان چاره‌جویی می‌کنند و با مشورت و خرد جمعی تصمیم می‌گیرند. در هنگام حمله سهراب به ایران، کاووس بی‌درنگ بزرگان سپاه را جمع می‌کند: چه سازیم و درمان این کار چیست؟ از ایران، هم‌اورد این مرد کیست؟

۱۴۱/۲

انسان نباید هیچ‌گاه خودش را بی‌نیاز از نصیحت بزرگان و مشورت راهنمایان بداند. ارسطو اسکندر را نصیحت می‌کند و او را به نیکی فرا می‌خواند و از کارهای بد بازمی‌دارد. (۵۳۲/۵)

۴- نقش مهم انسان و تأکید بر اختیار و مسئولیت انسان نباید او را از خدا غافل کند. تدبیر آدمی به معنای ترک توکل نیست. با کوشش باید به خدا توکل جست و از او یاری خواست. در کارهای دشوار اگر انسان به خدا پناه ببرد، خدا مشکل او را حل می‌کند. رودابه، عاشق زال است و موانع وصال، بسیار زیاد. خدمتگزارانش به او می‌گویند که تاکنون خداوند آرزوهای تو را برآورده ساخته، در نتیجه این کار هم به سرانجام می‌رسد:

که یزدان هر آنچت هوا بود، داد سرانجام این کار، فرخنده باد

۱۹۸/۱

رستم ضمن تأکید بر زور و بازوی خویش، یاری خدا را فراموش نمی‌کند.
جهان‌آفریننده، یار من است دل و تیغ و بازو، حصار من است

۳۴۷/۱

سپاهیان ایران با تورانیان در حال نبردند. تورانیان با جادوگری هوا را سرد می‌کنند و به لشکر ایران آسیب می‌رسانند. ایرانیان به خدا متوسل می‌شوند.
(۱۲۸/۳)

کی‌خسرو در همه کارها به یاد خداست و با نیروی یزدان از همه چیز بی‌نیاز می‌باشد.

ز بیشی و کمی و از رنج آز به نیروی یزدان شدم بی‌نیاز
۱۶۲/۴

فردوسی هم تأکید می‌کند:

به اندیشه از بی‌گزندان بود همیشه پناهش به یزدان بود
۱۷۲/۴

۵- جهان پر از شادی و رنج است. رسم روزگار چنین است، اما انسان باید بکوشد با شادی زندگی کند:

یکی شاد و دیگر، پر از درد و رنج چنان چون بود در سرای سپنج
۲۵۷/۴

با تکیه به خدا می‌توان روزگار را به شادی گذراند. کی‌خسرو می‌گوید:
به ایرانیان گفت، کز کردگار بود هر کسی شاد و به روزگار
۱۶۵/۴

فردوسی هم تأکید می‌کند، حال که چنین است، بکوش از رنج دور مانی و زندگی را به شادی بگذرانی:

چنین است رسم سرای سپنج بدان کوش تا دور مانی ز رنج

کی خسرو در پایانِ شاهيِ خویش، قصد عزلت‌نشینی و ترک سلطنت را دارد و خدا را شکر می‌کند که از تقدیر و گردش روزگار، خوشی و شادی نصیب او شده است. (۲۷۷/۲)

۶- فردوسی، دینداری موحد به شمار می‌رود و به ایرانیان، هویت واحد ایرانی - اسلامی بخشیده است. این هویت در سراسر شاهنامه، مشهود است. دینداری او دچار دوگانه‌پرستی نمی‌شود. او به خدای زمان و خدایان دیگر، اعتقادی ندارد. تأکید او بر تأثیر تقدیر و زمانه و اختر و بخت به مفهوم تقابل با خدا نیست، بلکه همه این‌ها، کارگزاران خدا و نشانه عظمت و قدرت اویند. او، خدای یکتایی است حاکم بر زمان و زمین، و هست و نیست. فردوسی این موضوع را از زبان خودش و شاهان و پهلوانان بیان می‌کند:

خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکیست

۲۰۵/۱

سام در مقدمه نامه‌اش به منوچهر می‌نویسد:

ازویست نیک و بد و هست و نیست همه بندگانیم و ایزد یکیست

۲۳۱/۱

خداوند، همه کاره است. وقتی او به کسی مهر بورزد، از سپهر و روزگار، کاری ساخته نیست. (۲۸۳/۴)

همه هستی بر وجود خدا گواه هستند و مظهری از مظاهر اویند. (۲۴۱/۶)
اتفاقاً در نامه‌های زردشتیان نیز بر این یکتایی خدا و توحید او تأکید شده است. گشتاسب زردشتی در آغاز نامه به اسفندیار می‌نویسد:

خرد یافته مرد یزدان‌شناس به نیکی ز یزدان شناسد سپاس
دگر گفت کز دادگر یک خدای بخوام که او باشد رهنمای

۲۸۳/۵

۳- باورهای دینی و کلامی مولوی

در بیان اندیشه‌های دینی و کلامی، کار مولوی نسبت به شاهنامه، آسان‌تر است، چون او مشکل پای‌بندی به متن و امانت‌داری در نقل داستان‌های مکتوب را ندارد؛ اما مشکل مولوی ساختار اندیشه کلامی اشعری است که او و عارفان برجسته دیگر در آن رشد کرده‌اند. مثنوی، کتابی تعلیمی، اخلاقی و تربیتی می‌باشد؛ اما بحث‌های کلامی فراوانی در آن مطرح شده است. گرچه مولوی به موضوع‌های مهم علم کلام از قبیل توحید، ذات و صفات حق... با نگاهی کلامی نمی‌نگرد و با نگرشی عرفانی این مسایل را مطرح می‌کند، اما در بحث‌های دیگر، تابع گرایش حاکم بر اکثریت اهل سنت، یعنی مکتب اشعری است. گرچه او به‌طور کامل در چهارچوب مکتب اشعری نیز نمی‌گنجد و گاهی حرف‌هایش کامل‌تر و فراتر از آنان است.

مولوی به عنوان عارفی متکلم در عرصه‌های مختلف اندیشه‌ورزی کرده و موضوع‌های متنوعی را باز گفته است. موضوع‌های متنوع و گاه متضادی در مثنوی مطرح شده است. در عین حال، این اثر اندیشه منسجم و هماهنگی را ارائه می‌دهد و حتی در بی‌نظمی‌هایش و از این شاخه به آن شاخه پریدن‌ها و بیان قصه‌های تو در تو نیز نظم و انسجامی نهفته است که نشانگر تفکر والا و اندیشه استوار اوست.

۴- تقدیرباوری در مثنوی

بین محققان تاریخ تصوف، اتفاق نظری وجود دارد که فضای حاکم بر جهان‌بینی صوفیان اسلامی، تفکر اشعری است. یعنی صوفیان در مباحث کلامی چون جبر و اختیار، قضا و قدر و... تحت تأثیر اشعریان هستند و مولوی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

همچنان‌که اشاره شد، مولوی، متفکری است که هیچ چهارچوب از پیش تعیین شده‌ای او را محدود نمی‌کند؛ آزاداندیشی او و جسارت و گستاخی و

سنت‌شکنی‌اش در طرح اندیشه‌های تازه، به وی این ویژگی را می‌بخشد که فراتر از اندیشه‌های اشعری بیندیشد.

به خصوص این مسأله در بحث تقدیر و جبر و اختیار نمایان می‌شود. در نگاه سطحی به بعضی از مباحث مربوط به حاکمیت تقدیر گرایش جبرگرایانه‌ای از او جلوه‌گری می‌کند و بدون توجه عمیق ممکن است تصور شود که مولوی همان اندیشه‌های اشعریان را به شکل تازه‌ای جلوه داده است، اما در نگاه عمیق و گسترده و کامل به مثنوی، خلاف این موضوع اثبات می‌شود.

«در مطالعه مثنوی معنوی از نظر جبر و اختیار، با دو عقیده به ظاهر مخالف روبه‌رو می‌شویم و می‌بینیم مولوی در علت‌یابی حوادث گاه به جبر و گاه به اختیار قائل می‌شود و این موجب شده که برخی ظاهرینان او را به تناقض‌گویی منسوب نمایند».^۱

بحث قضا و قدر الهی و تقدیر جهان و سرنوشت انسان و ارتباط آن با موضوع اختیار و مسئولیت انسان از مسایل مهمی است که متکلمان به آن پرداخته و تعریف‌های مختلفی نیز ارائه داده‌اند. بعضی از فلاسفه بین قضا و قدر و تقدیر نیز تفاوت‌هایی قایل‌اند: علت موجبه هر چیز، حق تعالی است و این ایجاب او، همان قضای اوست. و قدر عبارت است از اندازه و حدود صفات و خواص و آثار هر چیز، و تقدیر، تعیین این صفات و حدود و آثار است که ابتدا به صورت علمی نزد عالم تحقق دارد و سپس به عمل درمی‌آید و بر حسب امکانات و شرایط آن شیئی، وجود خارجی می‌یابد.^۲ همچنین گفته‌اند: «که قلمرو پهناور هستی دارای نقشه قبلی و منظمی است. این نقشه و این هندسه‌کاری همان قدر است و برای تحقق بخشیدن به این نقشه، خدا اراده و مشیته داشته است، این

۱. رکنی، محمدمهدی، بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران (۲)، ش ۱۶ و ۱۷، ص ۱۱۱.

۲. طباطبائی، محمدحسین، نه‌ایة الحکمه، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

اراده و مشیت قضا است».^۱

پس می‌توان قضا و قدر را علم و عمل خداوند نامید. آیا بین قضا و قدر و انتخاب و عمل آدمی منافاتی وجود ندارد؟ رابطه میان علم و عمل و قدرت خدا و اختیار انسان، موضوع مناقشه‌های جدی بوده است. بسیاری از مؤمنان معتقدند که باید خداوند را به صفت حاکمیت مطلق موصوف کرد. به این معنا که خداوند همه امور را که واقع می‌شوند، تحت ضبط و مهار خود دارد و آنها را تعیین می‌بخشد. پس حاکمیت مطلق الهی با آزادی و اختیار انسان از نظر منطقی ناسازگار است. برای رفع این مشکل گفته‌اند که خداوند نتیجه انتخاب انسان‌ها را معین و مقدر نمی‌کند، اما با این همه، از قبل دقیق و به تفصیل می‌داند که انسان‌ها چگونه مختارانه دست به این قبیل انتخاب‌ها می‌زنند.^۲ آیا علم خداوند شامل جزئیات زندگی انسان نیز می‌شود؟ اگر پاسخ آن مثبت است، پس جایگاه اراده و انتخاب آدمی در کجاست؟

به هر حال علم سابق خداوند و اختیار انسان دو هزار سال است که مورد بحث و گفت‌وگوست و هیچ اتفاق نظری درباره آن حاصل نشده است. شاید این پاسخ، منطقی‌تر باشد که گزینش‌های مختارانه انسان از مصداق‌های بارز مجموعه حقایقی هستند که علم خداوندی به آنها از منظر منطقی محال است و این اعتقاد به معنای نفی علم مطلق خداوند نیست.^۳ می‌توان گفت که خداوند در محدوده‌ای به انسان اختیار داده است، در آن محدوده هر کاری که انسان بکند، همان تقدیر خداست؛ اگر برخیزی، تقدیر و اگر بنشینی، باز هم تقدیر است.

معتقدان به تقدیر الهی با اشاره به حدیث «جف القلم بما هو کائن» می‌گویند که همه چیز از جمله سرنوشت انسان از قبل تعیین شده است؛ اما مولوی این

۱. جعفری، محمدتقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۳، ص ۵۴۲.

۲. پترسون، مایکل، عقل و اعتقاد دینی، ص ۱۱۶-۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۲۰.

حدیث را به معنای جبر مطلق نمی‌گیرد، چون که تقدیر الهی برای انسان در حوزه‌های خاصی اختیار قایل شده و از انسان خواسته است که بکوشد. اگر انسان کژروی و ظلم کند، قلم سرنوشت هم کج می‌شود و اگر راستی و عدالت پیشه سازد، سعادت و نعمت نصیبش می‌گردد.

ظلم آری، مدبری جفالقلم عدل آری، بر خوری جفالقلم
(۳۱۳۴/۵)^۱

پس معنی «جفالقلم» این است که ظلم و عدل در نظر خدا یکسان نیست و ذره‌ای جفا یا وفای انسان را خدا در نظر می‌گیرد و مطابق آن مجازات یا پاداش می‌دهد:

بلکه معنی آن بود جفالقلم نیست یکسان پیش من عدل و ستم
فرق بنهادم میان خیر و شر فرق بنهادم ز بد هم از تر
ذره‌ای گر در تو افزونی ادب باشد از یارت بداند فضل رب
(۳۱۳۸-۴۰/۵)

تقدیر الهی برای انسان اختیار قایل است و اگر فعل اختیاری آدم به طور جبری تحقق پذیرد، تقدیر خداوند تخلف یافته و تقدیر الهی تخلف‌ناپذیر و انسان در برابر اعمال اختیاری خویش مسئول است، و حق ندارد گناه خودش را به گردن تقدیر بیندازد. (۳۰۵۸-۹/۵)

سپس مولوی داستان دزدی را بیان می‌کند که از باغ کسی خرما می‌دزد و در مقابل اعتراض صاحب باغ می‌گوید:

گفت از باغ خدا بنده خدا گر خورد خرما که حق کردش عطا
عامیانه چه ملامت می‌کنی بخل بر خوان خداوند غنی!

۱. در همه موارد اشاره دارد به مثنوی به تصحیح نیکلسون. عدد سمت راست، شماره دفترهای مثنوی و عدد سمت چپ، شماره ابیات آن است.

(۳۰۷۹-۸۰/۵)

صاحب باغ طنابی می‌آورد و دزد را به درخت می‌بندد و شروع به زدن می‌کند و در برابر اعتراض دزد می‌گوید:

گفت از چوب خدا این بنده‌اش می‌زند بر پشت دیگر بنده خوش
چوب حق و پشت و پهلوی آن او من غلام و آلت فرمان او
گفت: توبه کردم از جبر، ای عیار! اختیارست، اختیارست، اختیار

(۳۰۸۴-۶/۵)

در نتیجه، تقدیر با تلاش انسان منافاتی ندارد؛ بلکه خواست خدا چنین بوده است که انسان در دنیا تلاش کند؛ حتی وقتی که نمی‌داند چه پیش می‌آید. همچنین وظیفه دارد که در راه دین نیز زحمت بکشد.

گویی گرچه خوف حرمان هست پیش هست اندر کاهلی این خوف بیش
هست در کوشش امیدم بیشتر دارم اندر کاهلی افزون خطر
پس چرا در کار دین، ای بدگمان! دامت می‌گیرد این خوف و زیان؟
یا ندیدی که اهل این بازار ما در چه بودند انبیا و اولیا؟

(۳۰۹۷-۱۰۰/۳)

انسان در عین حالی که در برابر قدرت خدا هیچ کاری از دستش برنمی‌آید، اما به خواست خدا در جهان همه کاره است و موارد استثنایی هیچ‌گاه اختیار انسان را نفی نمی‌کند. (۲۹۱۳-۴/۳)

اگر انسان اختیاری نداشته باشد، برانگیختن پیامبران بیهوده خواهد گشت؛ در حالی که آنها آمده‌اند در حوزه اختیارات انسان، او را هدایت کنند و در برابر کسانی که می‌گویند، خدا بر دل‌های ما قفل نهاده است، می‌گویند:

انبیا گفتند، که آری آفرید وصف‌هایی که نتان زآن سر کشید
وآفرید او وصف‌های عارضی که کسی مبعوض می‌گردد رضی

سنگ را گویی که زر شو، بیهده‌ست مس را گویی که زر شو، راه هست
(۲۹۰۹-۱۱/۳)

در جهان، قانون عدل الهی حاکم است و هر پدیده‌ای - جز انسان - در این چهارچوبی که خدا تعیین کرده است، حرکت می‌کند و بی‌کم و کاست به انجام وظایف خویش مشغول است و امانت‌داری پدیده‌ها از امانت‌داری خداوند ناشی می‌شود. (۵۰۹-۱۰/۱)

در ازل، احکام کلی مشخص شده است و همه پدیده‌ها و موجودات در برابر این احکام تسلیم هستند. (۱۲۵۵-۶/۱)

مولوی احکام ازلی را بر سرنوشت انسان و عاقبت کار او نیز حاکم می‌داند؛ اما این باور، نفی‌کننده اختیار انسان نیست و چون آدمی از عاقبت کارها بی‌خبر است، پس مسئولیت دارد و حق انتخاب.

بُد عُمَر را نام اینجا بت پرست لیک مؤمن بود نامش در الست
۱۲۴۱/۱

خداوند پیامبران را برگزیده و برای راهنمایی انسان آنها را مأمور کرده و مورد عنایت خویش، قرار داده و مقامشان را نیز از فرشتگان بالاتر برده است. (۹۰۷/۲)
او با اشاره به آیه ۷ سوره زمر می‌گوید که هیچ‌کس بار و گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد و هرکس کاشته خویش را در آخرت درو می‌کند:

هیچ وازر و زر غیری برنداشت هیچ کس ندرود تا چیزی نکاشت
۷۳۱/۲

«جلال‌الدین در مقام معارضه هوش و علم و تدبیر بشری با قدرت مطلق و مشیت نافذ حق تعالی، می‌خواهد ناچیزی و زبونی آدمی را نشان دهد، نه آن‌که مطلقاً نفی اختیار از انسان کند».^۱ عنایت حق نه تنها نفی‌کننده کوشش انسان

۱. رکنی، محمد مهدی، بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران (۲)، ش ۱۶ و ۱۷، ص ۱۱۵.

نیست، بلکه تلاش دایمی انسان، شرط لازم برای کسب عنایت خداست. انسان باید شب و روز بکوشد و با عقل و خرد خویش راه درست را تشخیص بدهد:
 جهد کن تا صد گمان گردد نود شب برو ورتو بخشی شب رود
 در شب تاریک چون آن روز را پیش کن آن عقل ظلمت سوز را
 ۳۶۸۹-۹۰/۱

کاهلان بهانه‌جو به تن‌پروری و ترک عبادت می‌پردازند و خود را بی‌اختیار می‌شمردند.^۱ انسان نباید به ناتوانی و ضعف خود بنگرد بلکه باید با همت بلند، همه موانع را از سر راه خود بردارد:
 منگر آنکه تو حقیری یا ضعیف بنگر اندر همت خود، ای شریف!
 تو به هر حالی که باشی می‌طلب آب می‌جو دائماً ای خشک‌لب!
 ۱۴۳۸-۹/۳

تلاش آدمی نه تنها در دنیا مفید است، بلکه سرنوشت او را در آخرت نیز مشخص می‌کند. اگر انسان در این دنیا بکوشد و به دانش و معرفت و حقیقت دست بیابد و روحش را پاک و متعالی کند، دیگر از مرگ نمی‌هراسد، چون مرگ، ارزش وجودی او را افزون‌تر می‌سازد. (۷۰۶-۹/۱)
 همت عالی انسان چنان بی‌نظیر و بی‌همتاست که فقط خدا از آن آگاه است. در آغاز دفتر چهارم، مولوی گسترش‌پذیری مثنوی و شکوه آن را وابسته به همت بلند حسام‌الدین چلبی می‌داند:

ای ضیاءالحق حسام‌الدین، تویی که گذشت از مه به نورت مثنوی
 همت عالی تو ای مرتجا می‌کشد این را خدا داند کجا!
 گردن این مثنوی را بسته‌ای می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای
 ۱-۳/۴

۱. همان، ص ۱۳۲.

در ادامه می‌گوید، خداوند آرزوی متّین را برآورده می‌سازد. وقتی آنها چیزی را بخواهند، خدا هم همان را می‌خواهد. خواست آنان را خدا برآورده می‌کند. اگر کسی خودش را تسلیم خدا کند و متعلق به او شود، پاداش عملش این است که خدا نیز متعلق به بنده خویش می‌گردد. (۶-۷/۴)

پس آنچه در فرهنگ دینی ما گفته می‌شود «ماشاءالله کان» آنچه خدا بخواهد، همان می‌شود، نه برای این است که انسان بنشیند تا اراده خدا تحقق یابد، بلکه به این معناست که خواست خدا این چنین تحقق می‌یابد تا انسان برای اخلاص و خدمت بیشتر بکوشد. حکم مطلق الهی، مشوق انسان برای کوشش بیشتر است تا بتواند از عنایت او بیشتر بهره‌مند شود. تسلیم خواست خدا بودن به مفهوم تنبلی و فرار از مسئولیت نیست. (۳۱۱/۵)

بازگونه زین سخن کاهل شدی منعکس ادراک خاطر آمدی
هرچه او خواهد، همان یابی یقین یاوه کم رو، خدمت او برگزین
۳۱۲۳/۵ و ۳۱۲۰

۵- نتایج کلی پژوهش

پرسش اصلی تحقیق این بود که آیا تقدیر و سرنوشت در آثار حماسی و عرفانی یکسان تجلی کرده است؟ مشابهت‌ها و تفاوت‌های آن کدام است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت، نگاه فردوسی و مولوی در موارد بسیاری به هم شباهت دارد و با وجود تفاوت موضوع‌های کتاب‌هایشان، چشم‌انداز آنان بسیار به هم نزدیک است. برای روشن شدن پاسخ به چند نکته مهم که در این تحقیق به آن دست یافته‌ایم، اشاره می‌کنیم:

۱- موضوع‌های مطرح شده در شاهنامه، بسیار متنوع است، به‌خصوص که یک دوره طولانی زندگی مردم ایران را در سه بخش اسطوره، حماسه و تاریخ به تصویر کشیده است. از طرفی، افراد بسیاری در زمان‌های طولانی در شکل‌گیری محتوای آن نقش داشته‌اند. در نتیجه، مطالب متنوع و گاه متضادی در آن دیده

می‌شود. گرچه فردوسی کوشیده که با انسجام فکری خودش به این مطالب نظم ببخشد و یک ساختار منسجمی ارائه دهد و در این کار هم موفق بوده است. در حالی که تنوع مطالب مثنوی این گونه نیست. در مثنوی آنچه اهمیت اساسی دارد، شناخت خدا و انسان است. مولوی می‌خواهد راه تعالی و عروج آدمیان را نشان بدهد و این اثر بیشتر از ابعاد روان‌شناسی و ساختن انسان آرمانی مهم تلقی می‌شود. مولوی در ارائه تفکر منسجم خویش، موفق‌تر بوده است.

۲- در شاهنامه، جلوه‌های تقدیر بسیار متنوع است و در واژه‌ها و اصطلاح‌هایی چون: زمانه، روزگار، آسمان و واژگان مربوط به آن، اختر، فره ایزدی، بخت به شکل گسترده‌ای تجلی یافته است؛ در حالی که در مثنوی این اصطلاحات اهمیت چندانی ندارند و ظهور بسیار کم‌رنگی یافته‌اند. گرچه مولوی مفاهیم مربوط به تقدیر را در اصطلاحات کلامی فرهنگ اسلامی مانند جبر و اختیار، قضا و قدر و علت و معلول بیان می‌کند.

۳- هر دو اثر با تأکید فراوان، حاکمیت مطلق خدا بر جهان و هستی را بیان می‌کنند، ولی اراده مطلق الهی را نافی اختیار و آزادی انسان و مسئولیت او در قبال کارهایش نمی‌دانند. تقدیرباوری آنان بسیار جدی و عمیق است؛ اما در درون همین اندیشه، برای انسان، اختیارهایی قایل‌اند. تقدیر، تجلی‌گاه اراده و خواست کلی خداوند است. خدا خواسته است که انسان آزادی عمل داشته و در قبال انتخاب‌های خوب و بدش مسئول و پاسخگو باشد.

۴- رفتار انسان‌ها در برابر احکام قطعی تقدیر، متفاوت است. انسان‌های خطاکار، منفی‌باف و ضعیف برای فرار از مسئولیت به تقدیر استناد می‌کنند و به جای توبه و جبران خطاها، کارهای اختیاری خودشان را به آن حواله می‌دهند. انسان‌های توانا و قوی به‌خصوص پهلوانان، حکیمان و خردمندان، مسئولیت کارهایشان را می‌پذیرند و اختیار و تلاش آدمی را یکی از مصداق‌های تقدیر الهی می‌دانند و در هنگام اتفاق افتادن حادثه‌ای، به چاره‌اندیشی می‌پردازند و بیشتر

می‌کوشند. در نظر آنان توسّل به تقدیر برای حفظ آرامش است، نه نفی مسئولیت. در مثنوی، آدمیان خطاکار برای فرار از مسئولیت خویش، به قرآن و حدیث متوسل می‌شوند. مولوی موارد استنادی آنان را نقد می‌کند و می‌گوید که آنان هیچ‌کدام از این سخنان گهربار را درک نکرده‌اند و اگر درک درستی می‌داشتند، برای انجام وظیفه و اخلاص و خدمتگزاری خالصانه، می‌کوشیدند. در جهان هرکاری، بازتابی دارد و نتیجه کارهای ما در دنیا و آخرت به ما برمی‌گردد.

۵- توجه به عنایت الهی در هر دو اثر کاملاً مشهود است؛ اما مثنوی به دلیل موضوع آن در این زمینه حرف‌های بیشتری دارد. فردوسی و مولوی عنایت خدا را به جبر مطلق تعبیر نمی‌کنند. عنایت خدا مانند رحمت او عام است و انسان باید آن را جذب کند. پس تلاش، لازمه جذب عنایت است. انسان‌های بزرگ، تدبیر خود را از عنایت خدا می‌دانند. با تدبیر و تلاش موفقیت‌های زیادی کسب می‌کنند، اما این موفقیت‌ها آنان را به غرور دچار نمی‌کند؛ به خدا توکل می‌کنند، نه اینکه مانند جبرگرایان، شکست و ناتوانی‌های خویش را به خدا نسبت دهند.

۶- مرگ، حکم قطعی تقدیر است. زمان مرگ انسان را فقط خدا می‌داند و هیچ کس نمی‌تواند با تدبیر از چنگال مرگ رهایی یابد. مرگ، سرنوشت حتمی آدمی در دنیا است. پهلوانان شاهنامه، همه چیز را تغییر می‌دهند، اما در برابر مرگ، چاره‌ای ندارند و تسلیم می‌شوند. البته این سخن به معنای منتظر مرگ نشستن و منفعلانه مرگ را پذیرفتن نیست؛ بلکه به عکس، وقتی که زمان مرگ مشخص نبوده، چاره‌ای جز پذیرش آن نیست، بهتر است که از مرگ نهراسیم و با شجاعت و گستاخی به میدان جنگ برویم و برای کسب نیک‌نامی بکوشیم.

در نظر مولوی، مرگ امر پسندیده‌ای است و انسان‌های بزرگ، نه تنها از مرگ باکی ندارند، بلکه به استقبال آن نیز می‌روند. نگاه مولوی به مرگ، اشک و آه و ماتم نیست؛ او مرگ را نوعی رهایی و نجات می‌داند، نه به معنای فنا و نیستی. او مرگ را یکی از مراحل طبیعی خلقت می‌شمرد:

از جمادی مُردَم و نامی شدم وز نما مُردَم، به حیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟
۳۹۰۱-۲/۳

۷- سراسر شاهنامه، توصیه به نیکی و کارهای پسندیده و ترک ستم و کارهای ناپسند است. گفتار و کردار نیک، یادگار جاوید انسان است. بی‌آزاری و سودرساندن به دیگران جزو آیین و فرهنگ ماست. عدالت‌خواهی از آرمان‌های همیشگی انسان است و عدالت‌طلبی فردوسی، بسیار بی‌نظیر و توصیه‌ای غیرمستقیم به شاهان و حکمرانان می‌باشد.

از طرفی، تعالیم اخلاقی و تربیتی مولوی، نه تنها برای عصر خودش، بلکه برای انسان امروز نیز مفید است. مثنوی، کتاب بی‌نظیری است که در تربیت جسم و جان آدمی بسیار موفق عمل می‌کند. مثنوی، سراسر سیر و سلوک معنوی است برای تعالی جان و روح آدمی.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. بهشتی، احمد و علی‌رضا فارسی‌نژاد (۱۳۹۰)، «فخر رازی، بر سر دوراهی جبر و اختیار»، فصل‌نامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ش ۴۱، ص ۱۹-۴۸.
۳. پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۶)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
۴. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۷)، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ج ۳.
۵. حیدری، حسین (۱۳۸۵)، «بررسی تطبیقی جبر و اختیار در آثار سنایی و متکلمان مسلمان»، نشریه مطالعات عرفانی کاشان، ش ۳، ص ۹۱-۱۲۲.
۶. رکنی، محمد مهدی (۱۳۵۴)، «بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چند تن از شاعران (۲)»، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، تابستان،

ش ۱۵، ص ۴۹-۷۴.

۷. _____ (۱۳۵۴)، «بررسی و نقد جبر و اختیار در آثار چندتن از شاعران (۲)»، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، پاییز و زمستان، ش ۱۶ و ۱۷، ص ۱۰۴-۱۳۶.
۸. ریاحی، محمدامین (۱۳۸۰)، فردوسی، تهران، طرح نو.
۹. رینگرن، هلمر (۱۳۸۸)، تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی (شاهنامه و ویس و رامین)، ترجمه ابوالفضل خطیبی، تهران، هرمس.
۱۰. زحر، آر.سی. (۱۳۸۴)، طلوع و غروب زردشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران، امیرکبیر.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۰)، نه‌ایة الحکمه، ترجمه محمد مهدی تدین، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز اثره المعارف بزرگ اسلامی، (دوره هشت جلدی).
۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۷)، شرح مثنوی شریف، چاپ چهارم، تهران، زوار.
۱۴. کاویانی پویا، حمید (۱۳۸۹)، «جبر و اختیار در ایران باستان»، نامه تاریخ‌پژوهان، سال ششم، بهار، ش ۲۱، ص ۱۱۶-۱۳۳.
۱۵. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۸)، مثنوی، به تصحیح نیکلسون، چاپ ششم، تهران، انتشارات مولی.
۱۶. نبیان، پروین (۱۳۸۸)، «تحریری نو بر مفهوم جبر و اختیار از نظر شیعه»، فصلنامه علمی - پژوهشی شیعه‌شناسی، تابستان، سال هفتم، ش ۲۶، ص ۲۰۱-۲۳۰.